


دو هفتاد و نهمین شماره تاریخ ادبیات

دوره ۱۴، شماره ۱، (پیاپی ۸۵/۱) بهار و تابستان ۱۴۰۰

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۳۱

10.29252/HLIT.2021.222052.1039 

تأملی بر لقب «حکیم» در شعر فارسی

(با تکیه بر شاعران مداح و هجو سرا) (ص ۲۱۷-۲۴۲)

محسن محمدی فشارکی^۱، مرضیه اسماعیلزاده مبارکه^۲

چکیده

واژه حکمت در متون فلسفی و ادبی معانی مختلفی دارد و لقب حکیم نیز در ادبیات، به افراد مختلف حتی به شاعران مداح و هجوسرا اختصاص یافته است، در حالی که این لقب در ظاهر با فضای شعری این شاعران تناسب ندارد. در پژوهش حاضر با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر داده‌های تاریخی، فلسفی و کلامی تلاش شده است تا علل انتساب لقب حکیم به شاعران ادب فارسی واکاوی شود. در همین معنی، مشاهده می‌شود که دوره تاریخی، سبک شعری، مناسبات درباری و میزان دانش و محتوای اشعار شاعران در انتساب لقب حکیم به آن‌ها حائز اهمیت بوده است. در مقاله حاضر ارتباط لقب حکیم با پند و اندرزسرای، وقوف شاعر بر علوم متداول روزگار خود، اعتقاد عوام درباره تبحر در شاعری و همچنین علت حکیم نامیدن شاعران مداح و هجوسرا که متأثر از مباحث فلسفی و کلامی است، تحلیل شده است. در واقع، حکیم نامیده شدن شاعران مداح و هجوسرا با مبحث هجو و مدح در فلسفه ارتباط دارد. هجو و مدح در فلسفه، ذیل منافرات که شاخه‌ای از سیاست مثنی (حکمت عملی) است قرار می‌گیرد، اما در ادبیات وارد دنیای شعر شده است. در علم کلام نیز مبحث حکیمان مداح و هجوسرا بر پایه اعتقادات مربوط به اباحه و حرمت شعر، تفسیر آیه «اولی الامر» و انتساب حدیث «ان من الشعر لحکمه» به پیامبر شکل گرفته که باعث شده هجو و مدح نوعی حکمت تلقی شود و شاعران مداح و هجوسرا حکیم نامیده شوند.

کلیدواژه‌ها: لقب حکیم، شاعران حکیم مداح، شاعران حکیم هجوسرا، سیاست مدن.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان. ایران. (نویسنده مسئول) m.mohammadi@ltr.ui.ac.ir
۲. دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. esmailzade67@gmail.com

The Significance of the Term “Hakim” in the Works of Persian Eulogist and Satirists

Mohsen Mohammadi Fesharaki¹, Marziyeh Esmailzadeh Mobarakeh²

Abstract

The word "Hekmat"(Wisdom) has different meanings in philosophy and literature, and the title of Hakim in literature is given to different individuals, even eulogists, and satirists although this title does not seem to befit these figures. Through an analytical-descriptive method and with an emphasis on historical, philosophical, and verbal data, the present study analyzes the bestowment of the title of Hakim to Persian poets. In this regard, it is observed that the historical era, style of poetry, court ranks, and the level of poets' knowledge played an important role in the bestowment of this title. The study has analyzed the relationship between the title of Hakim and admonition, poets' knowledge of their contemporaneous scientific trends, public's beliefs toward proficiency in poetry, and also the reason of bestowment of this title to eulogists and satirists, which is affected by philosophical and verbal discourses. In fact, the bestowment of the title of Hakim to eulogists and satirists is related to satirical and eulogistic discourses in philosophy. On the one hand, according to the Graeco-Arabic philosophy, satire and eulogy are related to "abhorrence" which is a part of practical wisdom, or what is known is a society's civic policy. On the other hand, the Islamic theologians have classified the eulogistic and satirical poetry on the basis of dictums of the Sharia', their interpretation of a Quranic verse, and an unauthorized Hadith of the Prophet, Peace be Upon His Holy Soul. This has caused eulogy and satire to be considered a type of wisdom, and eulogists and satirists to be called "Hakim".

Keywords: Hakim (Sage), Eulogists, Satirists, Civic Policy

1. Associated Professor in Persian Language and Literature , University of Isfahan, Iran. (Corresponding Author). m.mohammadi@litr.ui.ac.ir

2. Ph. d candidate in Persian Language and Literature, University of Isfahan, Iran. esmailzade67@gmail.com

۱- مقدمه

از جمله دشواری‌هایی که در طریق تحلیل و تفسیر یک متن وجود دارد، تفکیک حوزه‌های مختلف دانش و بررسی واژه‌ها و اصطلاحات در بافت مربوط به ساحت خاص آن متن است. وجه تسمیه یک اصطلاح ممکن است در زمان خود جزو مشهورات باشد و ذکر آن برای نویسندگان آن عصر ضروری جلوه نکند، در حالی که با گذر زمان محقق را با ابهام مواجه می‌کند. همانند واژه «حکیم» که در متون فلسفی و ادبی، معانی مختلفی برای آن ذکر شده است، از «محکم‌کار»^۱ که معنای لغوی آن است تا معانی مربوط به مفاهیم عمیق فلسفی و عرفانی.

به گفته مورخان، اول کسی که حکیم خوانده شد، لقمان حکیم است که خداوند درباره او می‌گوید: «و لقد آتینا لقمان الحکمه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۴) همچنین در میان پیامبرانی که حکمت الهی به ایشان عطا شده، ادریس (أخنوخ) را همان هرمس یونانی دانسته‌اند که به معنای عطارد و نماد حکمت، کتابت و نویسندگی است. (مسعودی، ۱۴۰۹: ۵۰)

اما با بررسی تاریخ مفهوم «حکمت» مشاهده می‌کنیم که تلقی‌های زیاد و بعضاً متفاوتی از این واژه وجود داشته است. در فرهنگ‌ها و دوران مختلف، در تعریف حکمت، گاه جنبه عملی و گاه جنبه نظری آن غالب بوده است. (حسینی، ۱۳۸۹: ۹) در حوزه ادبیات نیز تکرر تعاریف از حکمت و حکیم باعث می‌شود که با سؤال تأمل برانگیزی مواجه می‌شویم، این که چرا «این لقب را به افرادی سخت متفاوت با یکدیگر داده‌اند؟ از سخنوری توانا چون فردوسی تا مدیحه‌سرایی نه چندان اهل حکمت (فرخی سیستانی) و هجوپردازی تندزبان (سوزنی سمرقندی)» (حمیدیان، ۱۳۷۳: ۱۹) از همین روی، در این پژوهش، پس از تعریف واژه حکمت، دلایل مختلف حکیم نامیدن شعرا در ادبیات فارسی بررسی و کاربرد واژه حکیم نزد متکلمان و فلاسفه و بازتاب آن در حوزه ادبیات فارسی که باعث می‌شود شاعران مداح و هجوسرا لقب حکیم بیابند، شرح و تبیین می‌شود. لذا در این مقاله به این پرسش‌ها پاسخ داده شده است که:

۱- در شعر فارسی چرا و به چه کسانی حکیم گفته می‌شود؟

۲- چرا شاعرانی که در اسلوب شاعری از طیف‌های مختلف و گاه متضاد هستند، همانند شاعران

مداح و هجوسرا، حکیم نامیده شده‌اند؟

۳- چرا شاعران عارفی همچون مولانا و عطار که اهل حکمت بوده‌اند، حکیم نامیده نشده‌اند؟

۲- پیشینه پژوهش

در میان تألیفات دینی، فلسفی و ادبی و همچنین مقدمه کتب حکمی مباحثی در معنای حکمت طرح شده

است که در آن واژه حکمت را از دیدگاه فلسفه، قرآن و تفاسیر شرح داده‌اند. از جمله مقدمه کتاب تاریخ الحکما قفطی (دارایی، ۱۳۷۱: صص ۲۶-۳۶)، ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات از حسن ملکشاهی (۱۳۹۲: ج ۱/ صص ۵۱۷-۵۲۰) و مجموعه رسائل طباطبایی (۱۳۸۷: ج ۳ صص ۳۱-۳۷). مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به نقش منفی حکیم در سنت ادبی» از حسن قریبی در نامه انجمن (۸/۲) منتشر شده که نویسنده در آن فرآیند مخالفت با فلسفه و دگردیسی مفهوم حکیم را شرح داده است. اما درباره علل انتساب لقب حکیم به شعرا در ادبیات فارسی و نیز شاعران مداح و هجوسرای حکیم تا کنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است.

۳- تعریف حکمت و حکیم

حکمت در لغت به معنای دانش، داد، خرد، حکم عادلانه (مصاحب، ج ۱/ ۱۳۴۵: ذیل حکمت) و علم همراه با عمل است (جرجانی، ۱۳۷۰: ۴۱) و به کسی که این معانی در وی متحقق شده، حکیم می‌گویند. بر اساس تلقی‌های متعددی که از واژه حکمت صورت گرفته، تعاریف مختلفی نیز مشاهده می‌شود. به گفته جرجانی حکمت «علمی است که از حقایق اشیاء به همان صورت که موجودند، به قدر طاقت بشری، بحث می‌کند.» (همان) این تعریف از معنای حکمت، بر حسب حدیث معروف پیامبر: «اللهم ارنی الاشیاء كما هی» بیان شده که ناظر بر جنبه نظری حکمت است. در معنای دیگر که جرجانی از علم اخلاق استنباط کرده، حکمت به عنوان قوه عقلی علمی، حد وسط میان زیرکی (جربزه) - افراط این قوه - و کودنی (بالده) - تفریط این قوه - تعریف می‌شود. (همان) در عبارت دیگری که مستخرج از مبانی علم کلام و ناظر بر اسماء و صفات خداست، حکمت به معنای ایجاد، علم و افعال است. (همان) ابن عباس نیز در تفسیر قرآن، حکمت را به معنای آموختن حلال و حرام تفسیر کرده است. همچنین گفته شده، هر کلامی که موافق حق باشد و یا کلام معقولی که حشو بدان راه نداشته باشد، حکمت نامیده می‌شود. (همان) نیز گفته شده: «حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را محکم و متقن انجام دهد.» (قرشی، ج ۱/ ۱۳۵۲: ذیل حکمت) بر مبنای این تعریف، حکیم به معنای محکم کار، حکمت‌کردار و کسی است که کارها را از روی تشخیص و مصلحت انجام می‌دهد. (همان: ذیل حکیم)

در فلسفه اسلامی نیز تعاریف مختلفی درباره حکمت آمده است و هر گروهی مطابق دستگاه فکری خود به تعریف حکمت و حکیم پرداخته اما آنچه در آغاز مبرهن است این است که لفظ حکیم در فلسفه، معادل فیلسوف قرار گرفته است. (ملک‌شاهی، ج ۱/ ۱۳۹۲: ۵۲۰) به گفته ابن سینا حکمت، صناعت عقل

است که انسان با استفاده از آن، علم به هرچه را که وجود بر آن حمل می‌شود، در خود حاصل می‌کند و برای کسب هر واجبی که انجامش برای او شایسته است، بهره می‌گیرد تا بدان نفسش کامل و خود عالمی معقول (جهانی اندیشمند) شود شبیه جهان موجود و آماده رسیدن به اوج سعادت در آخرت گردد. (ابن سینا، بی تا: ۱۴۵) فارابی حکمت را فهم و دریافت برترین چیزها به وسیله برترین علم می‌داند. (فارابی، ۱۹۹۶: ۴۲ و فارابی، ۱۹۹۵: ۳۷)

چنانکه فلاسفه از جمله خواجه نصیر شرح داده‌اند، حکمت به دو بخش نظری (علمی) و عملی تقسیم می‌شود و حکیم کامل کسی است که هر دو معنی در او حاصل شود. حکمت نظری شامل علم مابعدالطبیعه، علم ریاضی، علم طبیعی و حکمت عملی شامل تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن می‌شود. (نصیر الدین طوسی، ۱۳۵۶: ۳۸-۴۰) همچنین، نزد اشراقیون و فیلسوفان متأله راه رسیدن به حکمت، علاوه بر تفکر از طریق کشف و شهود نیز حاصل می‌شود. به گفته ملاصدرا: «إنَّ الحَکِیمَ عِنْدَنَا عِبَارَةٌ عَمَّنْ جَمَعَ العِلْمَ الإِلهِیَّ وَ الطَّبِیْعِیَّ وَ الرِّیَاضِیَّ وَ المُنطَقِیَّ وَ الخَلْقِیَّ، وَ لیسَ وَ لا ثَمَّةَ إِلاَّ هَذِهِ العِلْمُ، وَ الطَّرِیقُ مُخْتَلَفٌ فِی تَحْصِیلِهَا بَیْنَ الفِکْرِ وَ الوَهْبِ. وَ هُوَ الفِیضُ الإِلهِیُّ، وَ عَلَیْهِ طَرِیقَةُ أَهْلِ الكَشْفِ وَ الشَّهَادَةِ.» (صدر الدین شیرازی، ۱۳۶۶: ج ۲/ ۳۵۹) بنابراین کشف و شهود یکی از راه‌های رسیدن به حکمت الهی است و حکیم، فردی است که از طریق این موهبت الهی به حکمت دست یافته باشد.

۴- تبیین موضوع و بررسی مؤلفه‌ها

همان‌طور که می‌دانیم در فهم علل انتساب لقب حکیم به شاعران مختلف در تاریخ ادبیات با نوعی تشویش و سردرگمی مواجهیم؛ چرا که در ادب فارسی، طیفی وسیع و متناقض از شعرا حکیم نامیده شده‌اند. لذا در این بخش تلاش شده است که مؤلفه‌های انتساب لقب حکیم در چند محور بررسی و تحلیل شود. این تقسیم‌بندی می‌تواند معیار و ملاکی علمی در انتساب لقب حکیم ارائه کند و مرزهای مشوش و درهم ریخته علل منتسب شدن شعرا به این لقب را روشن سازد. در این‌جا ضروری است این نکته مهم در نظر گرفته شود که شاعران بزرگی که دایره تأملات و فعالیت‌های آنان وسیع بوده، ممکن است ذیل چندین عنوان قرار بگیرند. همچنین باید در نظر داشت که علل انتساب لقب حکیم به شاعران نزد اهل تحقیق، فلاسفه و عوام متفاوت بوده است و در این پژوهش تلاش شده است که حتی‌الامکان تمام این عوامل بررسی شود.

۴-۱- زهدگرایی و اندرزگویی

یکی از معانی حکمت، پند و اندرز است و نخستین مفهومی که از شاعر حکیم به ذهن متبادر می‌شود، شاعر اندرزگو است؛ به عنوان نمونه انتساب لقب حکیم به کسایی که عوفی در وصف وی می‌گوید: «کساء زهد در بر داشت و کلاه فقر بر سر... و اکثر اشعار او در زهد و وعظ است و در مناقب اهل بیت نبوت» (عوفی^۲، ۱۳۲۴: ج ۲/ ۳۴) به همین دلیل است و یا «حکیم ابوبکر بن محمد بلخی واعظی» که شاعری بود «معروف و به زهد و ورع موصوف اگرچه از اوساط شعرا بود، ولیکن اکثر اشعار او توحیدست و فضایل صحابه و شمایل یاران گزیده» (همان: ۳۵۶) و یا «حکیم ازرقی» که «بسیار فاضل بوده و او را حکیم می‌نویسند... و گویند که کتاب سندباد در پندیات و حکمت عملی از مصنفات اوست.» (دولت‌شاه^۳، ۱۳۸۲: ۱۲۹)

ملاصدرا درباره خصایص زاهدان حکیم می‌گوید که ایشان باید در برابر رنج‌های تحصیل دانش صبور باشند، فطرتاً دوست‌دار حکمت و حکیمان و راستی و درستکاران باشند، از بند هوس‌های شهوانی رها شده، زهد و ورع پیشه سازند و در برابر عدل تسلیم و در برابر ظلم سرکش باشند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۹) بنابراین، اگر شاعری واجد این صفات باشد که به فرد حکیم نسبت داده‌اند و در اشعار خود این خصایص را بیان کند، حکیم شمرده می‌شود.

در علم کلام^۴ تخلُّق به اسماء و صفات الهی - که حکیم نیز یکی از این صفات است - مطرح شده است. حکیم درباره خداوند در علم کلام، یا به ذات او برمی‌گردد و غرض آن است که خداوند عالم و آگاه است و یا به فعل او برمی‌گردد و منظور آن است که حق تعالی عمل قبیحی انجام نمی‌دهد و هرآنچه از جانب او صورت گیرد، خیر است. (جهامی، ۲۰۰۶: ۱۱۲۱) همچنین درباره انسان، کسی حکیم شمرده می‌شود که به اخلاق الله متخلق شود. چنانکه ناصر خسرو از زبان متکلمه (اهل تأیید) گفته است: «و اهل تأیید گفتند مردم را هفت خصلت ستوده بیاورد تا مر او را حکیم شاید خواندن: نخست آنک فعلش به حکم باشد و دیگر آنک صنعتش بی‌عیب باشد و سه دیگر آنک سخنانش راست باشد و چهارم آنکه خوبیهایش نیکو باشد و پنجم آنکه تدبیرش درست باشد و ششم آنک کارهایش پاکیزه باشد و هفتم آنک علمش حقیقت باشد.» (ناصر خسرو، ۱۳۶۳: ۸۵-۸۶) از همین روی، شاعران موصوف به زهد و ورع که در اشعار خود دیگران را به کسب این فضایل دعوت کرده‌اند، حکیم شمرده شده‌اند.

۴-۲- تسلط بر دانش‌های زمان خود

از اقوال مشهور درباره حکیم این است که «در قدیم، فیلسوف یا حکیم به کسی گفته می‌شد که به همه

علوم متداول عصر خود عالم می‌بود و یا به تحصیل و ادامه مطالعات در علوم می‌پرداخت.» (دارایی، ۱۳۷۱: سی و شش)

اگرچه در این مورد، به غلوه‌های تذکره‌نویسان که با صنعت سجع، به تناسب نام شاعر صفاتی به تکلف به هم برمی‌بندند، چندان اعتماد نمی‌توان کرد، اما با مینا قراردادن شعر شاعر و سنجش دانش و آگاهی او می‌توان صحت ادعای تذکره‌نویسان را بررسی کرد. لذا شاعرانی به درستی در این دسته جای می‌گیرند که از زندگی برخی از آن‌ها و میزان وقوفشان به علوم عصر خود اطلاعاتی در دست است و یا از شعرشان احاطه بر جمیع علوم برمی‌آید؛ مانند: خیام، خاقانی، سنایی و انوری که به قول امیرعلیشیر نوایی «شعر او یکی از هزار فضیلت اوست.» (نوایی^۵، ۱۳۶۳: ۳۲۴) و یا درباره حکیم نظامی می‌دانیم که «علاوه بر شعر و شاعری، به تاریخ، فنون ادب و قصص علاقه‌مند بود و در نجوم و علوم دیگر اطلاعات وسیع داشت.» (هاشم‌پور سبحانی، ۱۳۸۸: ۲۱۹) آگاهی نظامی از فلسفه و کلام در تقریر اعتقادات کلامی - اشعری وی در مخزن الاسرار، گفت‌وگوی فلسفی گونه خسرو و بزرگ‌امید در منظومه خسرو و شیرین، گفت و شنود حکیم هند با اسکندر و محاوره‌های فلاسفه یونان در بزم اسکندر در منظومه اسکندرنامه و خردنامه‌های برخی از این فلاسفه در اقبال‌نامه، آشنایی و تعلق خاطر نظامی را به بیان مفاهیم فلسفی آشکار می‌کند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۶، ۲۵۰) از دیگر علومی که نظامی بر آن واقف بوده و در موارد بسیاری باعث خلق تصاویر و مضامین تازه شده، علم نجوم است. تسلط نظامی بر این علم چنان است که «در تمام آثارش، حتی یک بیت نقیض آنچه علمای نجوم درباره آن بحث کرده‌اند، ندارد و تمام مضامین و تصاویری که ایجاد کرده است، با اصول علم نجوم همخوانی دارد.» (نیکخواه، ۱۳۸۵: ۱۲۲) نظامی علاوه بر نجوم، از دانش پزشکی نیز آگاهی داشت و در «لیلی و مجنون» فرزند خود، محمد را نیز به آموختن این دانش و نیز علم‌الادیان سفارش کرده است. کاربرد اصطلاحات طبی و درمان‌های سنتی، دانستنی‌های عمومی و تجربی همانند: کشاورزی، کانی‌شناسی، تربیت طیور، صنایع و جرف و همچنین دانش موسیقی در آثار وی مشهود است. (ر.ک. خالقی مطلق، ۱۳۹۵: ذیل نظامی)

۳-۴- تبخرداشتن در شاعری

یکی از برداشت‌های رایج از حکیم که در میان عوام رواج داشته، شاعر ماهر است. شاعرانی هستند که اشعار متوسطی سروده‌اند، حتی گاه امی بودند، ولی حکیم دانسته شده‌اند.

فارابی در کتاب «التنبیه علی سبیل سعاده» ذیل مبحثی که به صنعت ریاست و سیر آن در میان تمدن‌ها می‌پردازد - چنانکه افلاطون در رساله جمهوری فیلسوف - شاه را شایسته حکومت بر مردم

می‌داند- درباره اینکه گاه صاحب صنعتی حکیم نامیده شده است، می‌گوید: «گاهی به مهارت‌های بسیار زیاد، حکمت گفته می‌شد و درجه بالای یک صنعت، به شکلی که شخص در انجام کارهای آن صنعت به جایی می‌رسید که بیش‌تر افراد دیگری که آن را انجام می‌دادند از عهده آن کارها برنمی‌آمدند نیز حکمت خوانده می‌شد و گاهی نیز به آن حکمت بشری گفته می‌شود. پس چنان که گفتیم، کسی که بر اثر افراط در یک صنعت به مهارتی فوق‌العاده می‌رسید در آن صنعت حکیم نامیده می‌شد؛ هم‌چنین کسی که نظر نافذی در یک صنعت داشت و در آن پشتکار فراوان برخوردار بود در آن چیزی که نفوذ دید داشت، حکیم نامیده می‌شد. (فارابی، ۱۳۸۴: ۶۷)

این دیدگاه از نظر فارابی در مقابل حکمت و حکیم در معنای والای آن که متعلق به رییس مدینه است، قرار دارد. چنانکه در ادامه می‌گوید: «فیلسوف کامل به طور مطلق کسی بود که برایش علوم نظریه حاصل می‌شد و درعین حال از قدرتی برخوردار بود که این علوم را در غیر، به وجهی که در آن‌ها ممکن است به کار بگیرد». (همان: ۶۸) اما سخن فارابی، درباره شاعر حکیم نیز صادق است و می‌تواند به این پرسش پاسخ دهد که چرا شاعران متوسط و حتی اُمی در میان مردم لقب حکیم گرفته‌اند؛ به عنوان نمونه، در ادبیات فارسی، حکیم مجدالدین فهیمی بخاری از جمله این شاعران است که به گفته عوفی «اُمی بود اگرچه کتاب ندانستی، اما کس انگشت بر حرف او نتوانست نهاد در هنر و رنج تحصیلی نداشت. فاما رایت شعر از اوج شعری درگذاشت جمله معانی او بکر بود و جمله الفاظ او منقح ذات او» (عوفی، ج ۲/۱۳۲۴: ۱۶۵) ابوحامد جوهری که «در صنعت بلاغت استاد... و از مقدمان ارباب صنعت بوده است» (همان: ۱۱۰)، ابوبکر محمد روحانی (همان: ۲۸۲)، سمائی مروزی (همان: ۱۴۵)، علی‌بن‌احمد سیفی نیشابوری (همان: ۱۵۹)، غزالی مروزی (همان: ۱۶۳)، قطران تبریزی (همان: ۲۱۴)، ظهیر فاریابی (همان: ۲۹۸)، کافی بخاری (همان: ۳۷۸)، جنتی بیا (همان: ۳۹۴) از جمله این شاعران هستند. بر این اساس، کسانی که عمری را وقف سرودن شعر کرده‌اند، از دیدگاه عوام اشعار پسندیده می‌سرایند و یا در بداهه‌سرایی تبحر دارند، می‌توانند لقب حکیم بیابند، همچنانکه امروزه نیز لقب استاد، علاوه بر معنای علمی والای آن نزد خواص، برای صاحبان مجرب صناعات مختلف هم به کار می‌رود.

۴-۴- شاعران اندیشمند

چنانکه فلاسفه مطرح کرده‌اند، حکمت به دو بخش نظری (علمی) و عملی تقسیم می‌شود و حکیم کامل کسی است که هر دو معنی در او حاصل شود. حکمت نظری شامل علم مابعدالطبیعه، علم ریاضی، علم طبیعی و حکمت عملی شامل تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن می‌شود. (نصیر الدین

طوسی، ۱۳۵۶: ۳۸-۴۰) و هرکدام از این علوم فروعی دارند؛ مثلاً هندسه، حساب و نجوم از فروع علم ریاضی است، اما آیا اگر کسی علم ریاضی کسب کند یا طب و نجوم و غیره بخواند، حکیم شمرده می‌شود؟ یقیناً خیر. حکیم از دیدگاه فلسفه به کسی گفته می‌شود که در حرفه یا علمی واقف به فلسفه نظری آن باشد. برای روشن شدن بحث می‌توان در تعریفی که ابی هلال عسکری از حکیم می‌کند تأمل کرد. وی می‌گوید: «حکیم به معنای عالم به احکام امور است» (ابی هلال عسکری، ۱۴۱۸: ۹۶) فرد عالم به احکام امور کسی است که فلسفه علمی را که نزد اوست می‌داند. مثلاً پزشکان در قدیم، حکیم خوانده نمی‌شدند، اما کسی مانند ابن‌سینا که فلسفه پزشکی را می‌دانست حکیم نامیده می‌شد. پس طبیب، حکیم نیست مگر اینکه آگاه به فلسفه طب باشد و منجم، حکیم نیست مگر اینکه آگاه به فلسفه نجوم باشد. درباره شاعران نیز هرکس می‌تواند شعر بگوید، اما کسی که فلسفه شعر (بوطیقا) و مبانی نظری آن را می‌دانست و بر مبنای آن شعر می‌سرود حکیم نامیده می‌شد. فردوسی و نظامی چنانکه از شعرشان برمی‌آید، به فلسفه شعر آگاه بوده‌اند.

از طرفی اندیشه‌ورزی به صورتی که شاعر، مباحث بنیادین فلسفی را در اشعار خود بیان می‌کرد، باعث می‌شد که به شاعر لقب حکیم نسبت داده شود. شاعرانی مانند خیام و ناصر خسرو که در فلسفه‌ورزی مشهورند و یا ابوبکر محمد خسروی که عوفی او را به نام حکیم می‌خواند و نخستین شاعری است که افکار فلسفی را با خیالات شعری مخلوط ساخت، (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۴۰) از جمله شاعران فلسفه‌ورز هستند. از سوی دیگر، شاعرانی مانند سنایی و خاقانی که در فلسفه تاله (تئوسوفی) سرآمد بوده‌اند، حکیم نامیده شده‌اند.

ملاصدرا همواره در آثار خود و در بیان حکمت متعالیه، اندیشه متالیهین را شرح می‌دهد. به گفته وی: «حکیم راستین کسی است که هر مقدار حالات و احوال گوناگون بر او پدید آید، حقایق الهی و معالم ربوبی را به یقین و برهان بداند، بطوری که شکی در آن راه نیابد.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۹) وی شناخت ربوبیت را تخصص و صنعتی می‌داند که در اختیار بالاترین صاحبان صنعت یعنی پیشوایان و امامان و همچنین مملکت‌داران قرار دارد. (همان) ملاصدرا به پیروی از حکمای پیشین، اندیشه و معرفتی که خادم هیچ علم و فنی نباشد، یعنی علم الهی را غایت همه رفتارهای جسمی و نفسانی بشر می‌داند: «برترین نتیجه کردار و حرکات انسانی - اعم از بدنی و نفسانی - و همچنین هدف تفکرات و دگرگونی‌های نفسانی از حالات و علوم، شناخت هستی است و برترین دانش - که همگی دانش‌ها در خدمت او باشند و او به استخدام هیچ دانشی در نیاید و بلکه دیگر دانش‌ها بمانند شاخه‌های اویند - علم الهی است که در حقیقت سرور همه علوم و معارف و مبدأ آنهاست و همچنین هدف همه حرفه‌ها و صنایع، و مدار همگی برآنست و دیگر علوم و فنون کارگران و بندگان اویند.» (همان: ۷۳)

بر این مبنا، در ادب فارسی شاعرانی که در حکمت الهی، اندیشه کرده و در باب سرودن توحیدیات شهرت یافته‌اند، حکیم شمرده می‌شوند؛ مثلاً خاقانی اگرچه با فلسفه‌ورزی ارسطویی سر عناد داشته است اما به گواهی اشعارش، در حوزه تالّه (تئوسوفی) صاحب علم و اندیشه بوده و خود را بدیل سنایی می‌داند: بدل من آمدم اندر جهان سنایی را بدین دلیل، پدر نام من بدیل نهاد (خاقانی، ج ۲/۱۳۸۷: ۱۱۳۹)

«غالب شعری که بعد از سنایی به مسائل حکمی و عرفانی وارد می‌شدند، به آثار این شاعر نظر داشتند» (هاشم پورسبحانی، ۱۳۸۸: ۱۶۸) و خاقانی نیز اگرچه به عمق اندیشه سنایی دست نیافته، اما در سرودن توحیدیات از سنایی پیروی کرده است و به جز ارتباطش با دربار و سرودن مدح و هجو - که در مباحث بعدی بدان پرداخته خواهد شد - به علت شهرت در بیان اندیشه‌های توحیدی در اشعارش لقب حکیم به وی نسبت داده شده است. اما اینکه چرا شاعرانی مانند مولوی و عطار، حکیم خوانده نشده‌اند، پرسشی است که در ادامه، در مبحثی جداگانه پاسخ داده خواهد شد.

۴-۵- فیلسوفان شاعر

گاه فیلسوفان و اندیشمندی که آراء فلسفی داشته و اشعاری نیز بدان‌ها منسوب است در زمره شعرا قرار گرفته‌اند و به آن‌ها لقب حکیم داده‌اند؛ از جمله حکیم اثیر الدین بهری (ق ۶ و ۷) که به گفته صاحب مجالس النفاث «مفضل» نام اوست. در عهد هلاکوخان درگذشت و در علم حکمت سرآمد دهر خود بود و کتاب کشف حکمت و هدایت حکمه و محصول و زبده و اشارات و بیان از تصانیف اوست و شعر نیز می‌گفته «(نوایی، ۱۳۶۳: ۳۲۴) و یا صاحب مجمع الفصحا، فلاسفه‌ای چون ابوعلی سینا (هدایت ج ۱/۱۳۸۱: ۳۲۴) ابونصر فارابی (همان: ۳۰۹) و نصیرالدین طوسی (همان: ۲۱۹۶) را جزو حکیمان شاعر تلقی کرده است. وی در انتساب این لقب، وجه قالب را فلسفه قرار داده و با توجه به سرودن اشعاری چند، ایشان را شاعر حکیم نام نهاده است. اما این دیدگاه در مجمع الفصحا مشاهده می‌شود و بیشتر سلیقه یا برداشت شخصی مؤلف از مفهوم لقب حکیم در بیان آن دخیل بوده است.

۴-۶- طبیب در معنای حکیم

در گذشته یکی از معانی حکیم، طبیب بوده است. «لفظ حکیم، به سبب کثرت تداول در مورد اهل حکمت طبیعی، از قدیم برای طبیب نیز به کار می‌رفته است. کیمیگران و مشاقلان قدیم نیز صنعت خود را حکمت می‌خوانده‌اند.» (مصاحب، ج ۱/ ۱۳۴۵: ذیل حکمت) با وجود این، در موارد بسیاری مشاهده

می‌شود که نزد دانشوران، اصطلاح حکیم و طبیب در گذشته به یک معنا به کار نرفته است. مؤلف تاریخ الحکما (ق ۷) دربارهٔ أبوالحسن بن هارون حرانی می‌نویسد: «طبیب ماهر و حکیم متفلسف، و الغالب علیه علم الرياضه و الطب... و ابن سيار الطيب: كان حكيما طبيبا، و كان يعالج أصحاب الحميات معالجة شافية، و له تصانيف في الحكمة و الطب، و كان في صناعة المنطق من الظاهرين.» (شهرزوری، ۲۰۰۷: ۳۵۵) چنانکه مشاهده شد، نویسنده، طبابت و حکیم بودن را از یکدیگر مجزا کرده و در واقع نشان می‌دهد که طبیب همان پزشک است، اما حکیم، واقف به علم دیگری بوده است. سخنان زیر از ملاصدرا نیز به وضوح، فاصلهٔ میان حکیم و طبیب را نشان می‌دهد: «و جالینوس در زمان خود پس از آنکه تألیفاتش بسیار گشت، بر آن شد که خود را به حکمت موصوف دارد؛ یعنی نام طبیب را که بر او بود، به حکیم تبدیل کند. به سخره‌اش گرفته، گفتند: تو را باید که مرهم و مسهل سازی و به درمان زخمها و تبها پردازی، آنکه نمی‌داند عالم قدیم است یا حادث، و معاد حق است یا باطل، و نفس جوهر است یا عرض، کم‌مرتبه‌تر از آنست که حکیم نامیده شود. شگفتا که مردم زمانه چون کسی را بنگرند که کتاب اقلیدس را دیده و یا قواعد منطق را از بر کرده است، حکیمش شناسند... و حتی اینان کسی را که اندک اطلاعی از طب دارد به حکمتش منسوب دارند و حکیمش خوانند.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۶-۶۷)

بنابراین در قدیم، نزد اهل علم، طبیب در حوزهٔ علم پزشکی فعالیت داشته و لقب حکیم در حوزهٔ وسیعتری که حکمت (فلسفه) نیز از اصول آن بوده مطرح شده است. تمایز میان مرز معنایی واژه‌ها نزد اهل تحقیق چنان دقیق بوده که نه تنها طبیب و حکیم، بلکه میان عالم و حکیم نیز تفاوت قائل بودند و آن دو را به جای هم به کار نبرده‌اند؛ چرا که مرتبهٔ حکیم نزد ایشان بالاتر و خاص‌تر از مرتبهٔ عالم بوده است. (ابی هلال عسگری، ۱۴۱۸: ۹۶) به اعتقاد ایشان، میان علم انسان و حکمت او، عموم و خصوص مطلق برقرار است: «هر آدمی که حکیم باشد، البته عالم بود ولکن لازم نیست که آنکه عالم بود حکیم باشد.» (رشید الدین فضل الله، ۱۳۷۱: ج ۲: ۵۱۳)

با تفحص در تذکره‌ها متوجه این امر خواهیم شد که در عهد صفوی، حکیم، اغلب لقب شاعرانی است که پیشهٔ طبابت دارند. کتابی نیز تحت عنوان «طبیبان شاعر» از «محمد سیاسی» تألیف شده که در آن حکیم، معادل «پزشک» به کار رفته و شاعران پزشکی معرفی شده‌اند که تقریباً همه از دورهٔ صفویه به بعد هستند.

در واقع، با توجه به تحول اجتماعی- فرهنگی در دوران صفویه که صنعت شاعری نیز جزئی از آن است و با توجه به اینکه شعر از دربار به کوچه و بازار منتقل شد و شاعری در میان اصناف مختلف رواج پیدا کرد، اطباء نیز به سرودن شعر روی آوردند و چون در میان عوام، به نام «حکیم» شهرت داشتند،

انتساب این لقب بر ایشان در ساحت شاعری نیز از همین وجه بوده است. بنابراین لقب حکیم که این گروه، یعنی پزشکان بدان منتسب بودند، معنای حکمی - فلسفی نداشت و در تذکرها نیز مصدق آن به وفور قابل مشاهده است.

در تذکره‌های عهد صفوی و بعد از آن، تذکره‌نویسان به وجه تسمیه این لقب درباره شاعران زمان خود، فراوان اشاره کرده‌اند: «حکیم رکنای کاشانی در شعر مسیح و مسیحا و مسیحی تخلص می‌کرد و در علم طب خیلی وقوف داشت.» (نصرآبادی‌اصفهانی^۷، ۱۳۱۷: ۲۱۴)؛ «حکیم ابوالفتح دوانی طبیب هوشمندست بکمالات آراسته شعرش هم خالی از لطف نیست.» (همان: ۳۷۶)؛ «حکیم محمدرضا عرب بروجردی، از کهنه شاعران و در طبابت حذاقت داشت.» (حزین^۸، ۱۳۳۴: ۷۸)

حتی گاه اشاره شده که حکیم (پزشک شاعر) شاعر متبحری نبوده و آوازه شاعری اش مرهون طبابتش است: «حکیم شاه معصوم لاری در خطه لار از معاشران این خاکسار... و طبیب آن دیار بود و ذوق اشعار بسیار داشت و در گفتن هم به کیفیت و اسلوب مستقیم ادا می‌نمود، لیکن مشغله طبابت و رغبت مفرط به شکار او را از صید غزالان سخن بازداشته» (همان: ۸۸)؛ «رکن الدین حکیم... این چند بیت منسوب به وی است و غالباً از متوسطین باشد، چه بسیار به روش ایشان حرف می‌گوید.» (اوحدی بلیانی^۹، ۱۳۸۹: ۳ / ۱۵۲۸)

۴-۷- شاعران مداح و هجوسرا از دیدگاه فلسفه

سیاست مُدُن از فروع حکمت عملی است و به گفته فارابی شامل معرفت به اموری می‌شود که به وسیله آن‌ها چیزهای پسندیده برای ساکنان شهر به دست می‌آید. (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۱۲) در سیاست مُدُن، حکمت از جمله فضیلت‌ها و فضیلت نیز از انواع متعلق به منافرات است. منافرات به معنای اثبات فضیلت (مدح) و ضد آن (ذم) است که در کنار مشاورات و مشاجرات (خصامیات) از اغراض خطابه محسوب می‌شود. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۲۶: ۵۴۱) در یونان باستان، سخنوری، ابزار اصلی سیاستمداران برای جدال‌های سیاسی و همچنین پایه و اساس تعلیم و تربیت و دارای اهمیت بسزایی بود. (Rutherford, 2005: 77) همچنین کمدی و تراژدی در بسیاری از رویدادهای اجتماعی نقش سیاسی ایفا می‌کرد. (Levin, 2000: 129) بنابراین شعر هم مسئولیت اجتماعی و هم نقش سیاسی داشت.

ارسطو در رساله بوطیقا، ویژگی‌های کمدی و تراژدی را که در نمایش‌ها اجرا می‌شد برشمرد. اما مترجمان کتب یونانی، تصویر دقیقی از تراژدی و کمدی نداشتند و تراژدی را «مدح» یا «المأساه» و کمدی را نیز «هجو» یا «الملاه» ترجمه کردند. چنانکه اسحاق بن حنین کتاب کمدی فیلیپوس را

«هجا» ترجمه کرد و مترجمان دیگر خصوصاً ابوبشرمتی بن یونس در ترجمه کتاب «فن الشعر» ارسطو از وی تأثیر گرفتند. (بدوی، ۱۹۸۰: ۱۵) بازتاب این تفکر در فلسفه اسلامی - که در اصل به تقسیم بندی ارسطو بازمی‌گردد - سبب شد که فیلسوفانی مانند: فارابی، ابن سینا، ابن رشد، خواجه نصیر و قرطجانی، تراژدی را مدح امور پسندیده و حالات انسان‌های صاحب فضیلت و کمندی را هجو مردمان و اخلاق‌های نکوهیده بدانند. (زرقانی، ۱۳۹۰: ۶۲)

علاوه بر بازتاب تصویر نه چندان دقیق از تراژدی و کمندی در فرهنگ اسلامی، چنانکه ذکر شد منافرات (هجو و مدح) ذیل خطابه قرار می‌گیرد و شاخه‌ای از سیاست مُدُن (حکمت عملی) است. اما در ادبیات وارد دنیای شعر شده و شاعران از آن جهت با حکمت ارتباط پیدا می‌کردند که شعرشان را بر اساس اسلوب حکمت عملی می‌سرودند. بر اساس حکمت عملی در فلسفه یونان، محور مدح در شعرهای مدحی صفات و فضایل اخلاقی و محور هجو، انتقاد از رذایل اخلاقی قرار می‌گیرد. بر همین مبنا شاعران منتقد اجتماعی یا شاعران مداحی که اشعار خود را بر مبنای حکمت عملی می‌سرودند، حکیم نامیده شده‌اند. به همین دلیل است که به کار بردن اصطلاحات فلسفی در شعر لزوماً بیانگر آشنا بودن با فلسفه و حکمت نیست.

از جمله شاعرانی که در سرودن هزلیات، هجویات و یا مدح تشخص پیدا کرده‌اند و حکیم هم نامیده شده‌اند، سوزنی سمرقندی است «که در جدّ و هزل و رقیق و جزل، نادره زمان و اعجوبه کیهان بود.» (عوفی، ج ۲/۱۳۲۴: ۱۹۱) به غیر از سوزنی، شاعران هجوسرای دیگری نیز هستند که با لقب حکیم از آن‌ها یاد شده است: «الحکیم الجلیل ذو الجدّ و الهزل روحی ولوالجی که روح بخش سخنش روح را آسایش دادی و مطالعه اشعار او دل بسته را گشایش هر رتق و جزل که در جدّ و هزل ایراد کردی دل‌های لطیف طبعان را از بند غم آزاد کردی... و هزل بر الفاظ او غالب بود و آنچه او در صنعت هزل آورد، جمله لطیف طبعان از معارضه او ممتنع شدند و لطایف جدّ او هم از لطف طبع و صنعت شعر خالی نیست.» (عوفی، ۱۳۲۴: ج ۲/۱۶۵)؛ «حکیم کوشکی که قصر هزل او رفیع العماد بود و اساس جدّ او بی‌اعتماد، مدح او همه قِدح و اطاء او همه هجا و آنچه گفته است همه مطبوع و لطیف است و اکثر اهاجی او در حق جماعتی است که نعمت سنجری را بکفران مقابله کردند و در مواقف مردی و مردمی ثبات نمودند...» (همان: ۱۷۴)؛ «حکیم جلال که اگرچه او را قلاید قصاید بسیار است، فاما چون در زبان سوزنی افتاد و بیاء هجاء او مبتلا شد، باخر عمر جمله اهاجی و هزلیات خود را بشست و استغفار کرد (همان: ۱۹۸) و نیز حکیم شمسی اعرج بخاری.» (همان: ۳۸۵)

در میان شاعران قدیم، شاید فرخی پسرش برانگیزترین شاعر ملقب به حکیم باشد. وی در شعرش

ادعای حکیم بودن ندارد و از اصطلاحات فلسفی نیز استفاده نمی‌کند. اما فرخی شاعر مداحی است که مدحیاتش را بر پایه دیدگاه ارسطویی سیاست مدن سروده است. کافی است قصیده «سفر سومنات و فتح آنجا و شکستن منات و رجعت سلطان محمود» از منظر سیاست مدن در حکمت عملی بررسی شود تا مشخص شود فرخی اهل فلسفه و آشنا با فلسفه ارسطو بوده است. فرخی در این قصیده می‌گوید:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر
فسانه کهن و کارنامه به دروغ به کار ناید رو در دروغ رنج مبر
حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد ز بس شنیدن گشته ست خلق را از بر
اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر
یمین دولت محمود شهریار جهان خدایگان نکو منظر و نکو مخبر
ز کارنامه او گر دو داستان خوانی به خنده یاد کنی کارهای اسکندر
(فرخی، ۱۳۷۱: ۶۶)

فرخی در این قصیده خود را در جایگاه ارسطو قرار داده و حتی خود را حکیم‌تر از او دانسته است چرا که طبق مشهورات، ارسطو در کشورگشایی‌های اسکندر همراه او بود. از نظر وی، محمود در جایگاه والاتر از اسکندر قرار دارد؛ بنابراین به طور ضمنی مدعی می‌شود که خودش که در جنگ همراه محمود بوده، در جایگاهی والاتر از ارسطو قرار دارد. حتی در جایگاه حکیم، به سلطان محمود سفارش می‌کند که در سفر بعدی به کدام سمت لشکرکشی کند:

خدایگانان زین پس چو رأی غزو کنی بیر سپاه کشن سوی روم و سوی خزر

(همان: ۷۳)

فرخی در اشعار خود محمود را از منظر سیاست مُدُن توصیف می‌کند و خود در کنار محمود، همچون ارسطو در کنار اسکندر قرار می‌گیرد. فرخی در این قصیده و قصاید مدحی دیگرش کشورگشایی محمود را در قالب یک نظام سیاسی و اخلاقی به تصویر می‌کشد. او سلطان محمود را با صفاتی همچون: شجاعت، سخاوت، درایت و قدرتمندی در ارائه تدبیرهای جنگی در شرایط دشوار و باورنکردنی می‌ستاید. بر این اساس است که می‌توان گفت شاعران مداحی همانند فرخی که در حوزه حکمت عملی شعر سروده‌اند و دیدگاهی ارسطویی نسبت به سیاست و اجتماع داشتند، حکیم شمرده شده‌اند.

چنانکه ذکر شد، سیاست مدن یکی از شاخه‌های حکمت عملی است و بر اساس حکمت عملی، شاعرانی که به دربار متصل بوده‌اند و شعر خود را در خدمت مملکت‌داری (سیاست مُدُن) قرار داده‌اند، حکیم شمرده شده‌اند. در واقع، شاعران مداح از طریق گزینش فضایل اخلاقی و انتساب آن‌ها به ممدوح به صناعت ریاست کمک و در حوزه حکمت عملی نیز به صناعت شاعری می‌پردازند.

۴-۸- شاعران حکیم مداح و هجوسرا از دیدگاه علم کلام

مبحث کلامی حکیمان مداح بر پایه اعتقادات و فتاوی برخی فقها راه به سوی سیاست، مدح امرا و هجو مخالفانشان باز کرده است.

در قرآن آیاتی علیه شعرا وجود دارد که منشأ تشکیک در اباحه یا حرمت شعر بوده است. حتی محمود عاملی در کتاب *نفایس الفنون* در قرن هشتم، بخشی را در بیان اینکه شعر گفتن رواست یا نه، برای اثبات اباحه شعر اختصاص داده است. (شمس الدین املی، ۱۳۳۶: ج ۱/۱۷۰ - ۱۷۳)

«اندیشمندان اصولی اعم از امامیه و اهل سنت بر این رأی اتفاق نظر دارند که سنت عبارت است از گفتار و کردار و تقریر رسول خدا^(ص). اما شیعه علاوه بر این، معتقد است که امامت در امتداد نبوت است و تفاوتی میان قول و فعل و تقریر امامان با پیامبر^(ص) نیست». (جناتی، ۱۳۷۰: ۷۵) بنابراین اهل سنت، سنت پیامبر را جانشین او قرار می‌دهند و برای آن‌ها سیره و سنت پیامبر ملاک درستی و جواز عمل است. به همین دلیل طبق برخی از آیات قرآن از جمله آیه «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له» (یس ۳۶، ۶۹) پیامبر هرگز شعر نسروده و شاعر نبوده است تا کسی از سیره و سنت او پیروی کند. ایشان خود در جواب عایشه که وزن درست شعری را به پیامبر متذکر می‌شود، می‌گوید: «أنی لستُ بشاعرٍ من شاعرٍ نیستم و مرا بدان نفرموده‌اند و آن در بر من نگشاده». (عوفی، ۱۳۲۴: ۱۳) اما خود، اشعار «حسان» را که در مدح اسلام و هجو مخالفان اسلام می‌سرود، تحسین می‌کردند و بر آن دعای خیر می‌فرستادند. (همان) لذا برای کسی که سنت را ملاک قرار می‌دهد، سرودن شعر جز مدح اسلام، نه تنها فضیلت نیست، بلکه حرام هم هست. خلفای راشدین نیز از سرودن شعر یا انتساب شعر به خودشان اجتناب می‌کردند. اما شیعه معتقد به امامت است و امام، انسان حیّ قائم است که مخاطب قرآن قرار می‌گیرد. امام علی خود شعر دارد و امام حسین نیز اشعار عاشقانه زمینی سروده است. لذا شیعه نه تنها مشکلی با شعر نداشته، بلکه شعر را فضیلت نیز محسوب کرده است؛ تا جایی که درباره آن‌ها گفته‌اند: «رافضیان قول شاعرکان بداعتقادِ مفسد بی‌نماز خمار که شعرهای رکیک گفته‌اند و در بیرانه‌ها جمع شده می‌خوانند و این خواجگان رافضی... بر آن دروغ‌ها معتکف بوده و این بهتان‌ها را بجان خریدار شده». (عبدالجلیل قزوینی، ۱۳۵۸: ۷۳-۷۴)

اعتقاد به حرام بودن شعر سبب شد برخی از فقها برای مشروعیت بخشی و جهت‌دهی سیاسی به شعر، آیه «اولی الامر» را تفسیر کنند تا اطاعت از امرا و سلاطین، همچون اطاعت از خدا و پیامبر شمرده شود.

ابن جریر طبری (م ۳۰۳ ق) ضمن بیان اختلاف اهل تأویل در معنای اولی الامر، ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» بیان می‌کند که «اولی الامر» کسانی هستند که خداوند بندگانش را به اطاعت از ایشان امر کرده، اما برخی از اهل تأویل گویند ایشان همان امرا و

سلاطین هستند و احادیثی در باب آن ذکر می‌کنند تا امرا و پادشاهان را جانشین امامان معرفی کنند. (طبری، ج ۴/ ۱۳۷۱: ۱۵۰-۱۵۱) از سوی دیگر، حدیث «ان من الشعر لحکمه» را ساخته و به پیامبر منسوب کردند تا راهی پیدا کنند که شعر در خدمت امرا قرار گیرد و در عین حال جنبه دینی نیز بیابد. این حدیث علاوه بر اینکه طبق علم درایه به علت تعارض با قرآن مجعول است، در صحاح نیز جزو احادیث مرفوع ذکر شده است. (ترمذی، ج ۴/ ۱۳۷۳: حدیث ۲۸۵۳؛ نیز ر.ک. ابن حجر عسقلانی، ج ۱/ ۱۴۰۸: ۴۴۳) اما ارتباط حکمت در این حدیث با مدح و هجو از زبان شعرا چیست؟

حکمت در این حدیث به معنای «مدح و هجو» است. چنانکه طبق شرح حدیث - البته با در نظر گرفتن عدم صحت آن - زمانی که در حضور پیامبر فردی را مدح و در همان لحظه هجو می‌کنند، پیامبر این سخن را بر زبان می‌آورند. ابوحنیف توحیدی، دانشمند و فیلسوف قرن چهارم هجری که پیرو اندیشه‌های معتزلی بوده است، درباره شأن بیان این حدیث می‌گوید: «و حکى المدائى یاسناده عن عبد الرحمن بن حوشب أنّ رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لعمر بن الأهتم التميمي: أخبرني عن الزبير بن بدر، فقال: مطاع في أدنيه، شديد العارضة، مانع لما وراء ظهره. فقال الزبيران: يا رسول الله، إنه ليعلم مني أكثر من هذا، و لكنّه حسدني، فقال عمرو: أما والله يا رسول الله إنه لزمير المروءة، ضيق العطن، لئيم الخال، أحمق الوالد، و ما كذبت في الأولى، و لقد صدقت في الأخرى، و لقد رضيت فقلت أحسن ما علمت، و سخطت فقلت أسوأ ما علمت. فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «إن من البيان لسحرا و إن من الشعر لحكم.» (ابوحنیف توحیدی، ج ۳/ ۱۴۲۴: ۳۸۰)

غزالی نیز در احیاء علوم الدین اذعان می‌کند که شعر را به خاطر اینکه محتوای ذم و مدح و تشبیب دارد حکمت می‌گویند: «فإنشاد الشعر و نظمه ليس بحرام، إذا لم يكن فيه كلام مستكره. قال صلى الله عليه و سلم «إن من الشعر لحكمه» نعم مقصود الشعر المدح، والذم، و التشبیب، و قد يدخله الكذب.» (غزالی، بی تا: ج ۹/ ۲۱)

اخوان الصفا نیز شبیه به آنچه ابوحنیف توحیدی ذکر کرده، حکمت را با مدح و ذم پیوند می‌دهد: «و من ذلك قول النبي، صلى الله عليه و سلم، في رجل مدح صاحبا له فصدق، ثم ذمه فصدق في مقام واحد: «إن من الشعر لحكمة و إن من البيان لسحرا.» (اخوان الصفا، ج ۴/ ۱۴۱۲: ۳۱۳) و ملاصدرا در مورد آن چنین گفته است: «و قوله صلى الله عليه و آله: ان من البيان لسحرا، يحتمل الوجهين: المدح و الذم.» (صدر الدین شیرازی، ۱۳۶۶: ۱/ ۵۴۶)

بنابراین منظور از حکمت در حدیث «ان من الشعر لحکمه»، مدح و هجو است. باید توجه کرد که در فلسفه یونان است که حکمت و مدح و هجو با یکدیگر مرتبط هستند. لذا با ساخت این حدیث، مشکلی

که شعر با مدح امرا و سلاطین داشت، از راه فلسفه یونان برطرف شد و شعر در خدمت حکومت قرار گرفت. در واقع با این حدیث هم اباحه شعر اثبات شد و هم مدح امرا و خلفا، به حکمت (حکمت عملی در فلسفه یونان) و به دین (قول پیامبر) منسوب شد. در نتیجه شاعران مداح و هجوسرا، بر مبنای فلسفه حکمت عملی حکیم شمرده شدند.

بحث کلامی این حدیث را در اشعار ناصر خسرو می توان مشاهده کرد. آنجا که ناصر خسرو درباره شاعران خراسان می گوید:

<p>این ژرف سخن های مرا گر شعرائید فتنه ی غزل و عاشق مدح امرائید تا از طمع مال شما پشت دوتائید ای بیهده گویان که شما از فضلائید تزویرگرانند شما اهل ریائید جز کز خری و جهل چنین فتنه چرائید؟ بی رشوت هریک ز شما خود فقهائید امروز شما بی خردان و ضعفاءید وان را که نکوهیدن شاید بستائید (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۴۴۷-۴۴۸)</p>	<p>ای شعر فروشان خراسان بشناسید برحکمت، میری ز چه یابید چو از حرص یکتا نشود حکمت مر طبع شما را دل تان خوش گردد به دروغی که بگوئید گر راست بخواهید چو امروز فقیهان ای امت بدبخت بر این زرق فروشان چون حکم فقیهان نبود جز که به رشوت فرزند رسول است خداوند حکیمان آن را که بیابدش ستودن بنکوهید</p>
--	---

این ابیات ارتباط شعر و حکمت را نشان می دهد. ناصر خسرو شعر به عنوان حکمت را بر اساس تفکرات شیعی قرار داده و بر اساس همان اعتقادات، شاعران خراسان را متهم به تحریف معنای حکمت می کند. به اعتقاد او مدح و هجوی که از سر حرص و آز باشد و ستایش ارزش های واقعی فرد را مشروط به شروط غیردخیل کند، گفتاری بیهوده است. چرا که از نظر او مدح، وسیله ای است که ارزش ها را در خدمت اجتماع و سعادت آدمی قرار می دهد و به ستایش های فردی و ظاهری نمی پردازد. ناصر خسرو شاعران خراسان را که به جای توجه به شرایط و اوضاع و تحسین صفات پسندیده و قدح شرایط مذموم، به افراد و اشخاص توجه کرده اند، نکوهش می کند. چرا که از منظر تفکرات شیعی او، مقتضای حکمت، نقد امور ناپسند و تحسین امور ارزشمند است.

۵- دوری گزیدن عرفا از لقب حکیم

چنانکه گفته شد، در ادبیات فارسی لقب حکیم ارتباط تنگاتنگی با حکمت یونانی و بازتاب آن در فلسفه اسلامی دارد و تغییر مفهوم و کاربرد این کلمه با آغاز جریان ضدیونانیگری خود تأییدی بر این مطلب است.

عدم پذیرش فلسفه در سنت ادبی و تأثیر آن در شعر فارسی، باعث شد که حکیم پندآموز و نصیحت‌گر دیرین با صورتی کاملاً متفاوت و در تقابل با عقل و عشق قرار بگیرد و از یکسو توصیه‌های او به عنوان نماینده‌ای از منش نامقبول عقل در بیان اهل عشق و از دیگرسو به «منادایی» برای نصایح شاعرانه تبدیل شود. (قریب، ۱۳۸۷: ۱۰۴-۱۰۵) در واقع از قرن هفت به بعد با تغییر یافتن بافت فرهنگی جامعه و با به ثمر نشستن مخالفت و جدل با حکیم فلسفی، لفظ حکیم به تدریج از معنای گذشته خود فاصله می‌گیرد و القابی مانند: «شیخ»، «ملاً»، «خواجه»، «مولانا» و ... به جای آن می‌نشینند. پس علت حکیم نخواندن شاعرانی همچون عطار و مولانا این بوده است که:

الف- عرفان در زمانی رواج پیدا کرد که با حکیم که در برابر لفظ فیلسوف قرار داشت، مخالفت می‌ورزیدند.

ب- اگرچه نزد فیلسوفان متأله مثل ملاصدرا، حکمت، فیض الاهی است و موهبتی است که به اهل شهود عطا می‌شود، اما ملاصدرا در جمله «ان الحکیم عندنا عبارة عن جمع العلم الإلهی و الطبیعی و...» نشان می‌دهد که این تفکر، نزد این گروه معتبر است و در مقابل معنای دیگری از حکیم که وجه فلسفه استدلالی و نه شهودی دارد، قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، با مقایسه شاعران حکیمی چون ناصر خسرو با عرفا می‌توان نتیجه گرفت که حکیمان، یک رسالت اجتماعی برای خود قائل بودند و در جهت تحقق آن فعالیت داشتند، در حالی که کشف و شهود عرفا امری درونی و شخصی است. بنابراین میان عارفان و حکیمان از منظر نقش اجتماعی فاصله وجود داشته است.

ج- دوری جستن عرفا از دربار که به عنوان مظهر دنیاپرستی در نظر ایشان جلوه می‌کرد، باعث تغییر القاب شاعران حکیم در این دوره بوده است. چنانکه پیش از این ذکر شد بر اساس حکمت عملی، شاعرانی که به دربار متصل بودند و شعر خود را در خدمت مملکت‌داری (سیاست‌مداری) قرار داده‌اند، حکیم شمرده شده‌اند. دورشدن عرفا از سیاستمداران و عدم پرداختن به مدح سلاطین در شعر، باعث شد که لقب حکیم مفهوم مناسبی برای این دسته از شعرا نداشته باشد و مولانا، شیخ و خواجه، برای حالات روحی و طرز سلوک و مواجهه آن‌ها با امرا و سلاطین، لقب مناسب‌تری به نظر برسد.

۶- نتیجه

بر اساس معنای لغوی واژه حکیم و تلقی‌های متفاوتی که در فلسفه اسلامی و فرهنگ عامه از حکمت وجود داشته، لقب حکیم نیز به افراد مختلف منتسب شده است. نتایج آنچه در این خصوص تحلیل و بررسی شد، شامل موارد زیر می‌شود:

- یکی از معانی حکمت، پند و اندرز است و نخستین مفهومی که از شاعر حکیم به ذهن متبادر می‌شود، شاعر اندرزگو است. از همین روی، شاعران موصوف به زهد و ورع، که در اشعار خود دیگران را به کسب فضایل اخلاقی دعوت کرده‌اند، حکیم شمرده شده‌اند.
- به شاعرانی که به تمام علوم متداول عصر خود عالم بودند، حکیم می‌گفتند، اما شاعرانی به درستی در این دسته جای می‌گیرند که از زندگی برخی از آن‌ها و میزان وقوفشان به علوم عصر خود اطلاعاتی در دست است و یا از شعرشان احاطه بر جمیع علوم برمی‌آید.
- از آنجا که گاهی به مهارت‌های زیاد، حکمت گفته می‌شد، از نظر عوام، کسانی که عمری را وقف سرودن شعر کرده‌اند، اشعار پسندیده می‌سرایند و یا در بداهه‌سرایی تبحر دارند، حکیم نامیده شده‌اند.
- از دیدگاه فلسفه، حکیم به کسی گفته می‌شد که در حرفه یا علمی که بدان می‌پرداخت، واقف به فلسفه نظری آن باشد. از این منظر، فرد عالم به احکام امور کسی است که فلسفه علمی را که نزد اوست می‌داند. درباره شاعران نیز کسی که فلسفه شعر (بوطیقا) و مبانی نظری آن را می‌دانست و بر مبنای آن شعر می‌سرود، حکیم نامیده می‌شد. بر مبنای فلسفه اشراق نیز، شاعرانی که در حکمت الهی، اندیشه کرده و در باب سرودن توحیدیات شهرت یافته‌اند، حکیم شمرده می‌شوند.
- منافرات (هجو و مدح) در فلسفه، ذیل خطابه قرار می‌گیرد و شاخه‌ای از سیاست مُدُن (حکمت عملی) است. اما در ادبیات وارد دنیای شعر شده است و شاعران از آن جهت با حکمت ارتباط پیدا می‌کردند که شعرشان را بر اساس اسلوب حکمت عملی می‌سرودند.
- از منظر علم کلام، شاعر مداح و هجوسرای ملقب به حکیم، از آن روی مطرح می‌شود که اعتقاد به حرام بودن شعر سبب شده برخی از فقها برای مشروعیت‌بخشی و جهت‌دهی سیاسی به شعر، آیه «اولی الامر» را تفسیر کنند تا اطاعت از امرا و سلاطین، همچون اطاعت از خدا و پیامبر شمرده شود. بنابراین حدیث «ان من الشعر لحکمه» را جعل و به پیامبر نسبت دادند. چنانکه در مقاله تشریح شد، منظور از حکمت در این حدیث مدح و هجو است و شعر را به خاطر اینکه محتوای ذم و مدح دارد، حکمت می‌گویند. در نتیجه ساخت این حدیث مشکلی که شعر با مدح امرا و سلاطین داشت، از راه فلسفه یونان برطرف شد و شعر در خدمت حکومت قرار گرفت. در واقع با این حدیث اباحه شعر اثبات شد و مدح امرا و خلفا، هم به حکمت (حکمت عملی در فلسفه یونان) و هم به دین (قول پیامبر) منسوب شد.
- شاعران ملقب به حکیم در تذکره‌های عهد صفوی و بعد از آن، لقب کسانی است که به طبابت مشغول بوده‌اند. با توجه به تحول اجتماعی- فرهنگی در دوران صفویه و با توجه به اینکه شعر از دربار به

کوچه و بازار منتقل شد و شاعری در میان اصناف مختلف رواج پیدا کرد، اطباء نیز به سرودن شعر روی آوردند و چون در میان عوام، به نام «حکیم» شهرت داشتند، انتساب این لقب بر ایشان در ساحت شاعری نیز از همین وجه بوده است.

- دوری جستن عرفا از لقب حکیم، مدلول تغییر مفهوم و کاربرد این کلمه با آغاز جریان ضدیونانیگری و به ثمر نشستن مخالفت و جدل با حکیم فلسفی از آغاز قرن هفت بوده است. عرفان در زمانی رواج پیدا کرد که با حکیم که در برابر لفظ فیلسوف قرار داشت، مخالفت می‌ورزیدند. علاوه بر این، دوری جستن عرفا از دربار که به عنوان مظهر دنیاپرستی در نظر ایشان جلوه می‌کرد، باعث تغییر القاب شاعران حکیم در این دوره بوده است. چنانکه پیش از این ذکر شد، بر اساس حکمت عملی، شاعرانی که به دربار متصل بودند و شعر خود را در خدمت مملکت‌داری (سیاست‌مُدن) قرار داده‌اند، حکیم شمرده شده‌اند. دور شدن عرفا از سیاستمداران و عدم پرداختن به مدح سلاطین در شعر، باعث شد که لقب حکیم مفهوم مناسبی برای این دسته از شعرا نداشته باشد و مولانا، شیخ و خواجه، برای حالات روحی و طرز سلوک و مواجهه آن‌ها با امرا و سلاطین، لقب مناسب‌تری به نظر برسد.

پانویس‌ها

۱. به عنوان نمونه در تعلیقات طباطبایی بر بحارالانوار آمده است که «حکمت به انبیاء، اولیاء و حتی دانشمندان اختصاص ندارد؛ هر کس کار درست و محکم انجام دهد، او حکیم است، اعم از کشاورز، تکنسین و صنعت‌کار، بازرگان، کارمند، واعظ، ادیب، سخنور، زمامدار، ارتشی و یا جز آن‌ها». (طباطبایی، ۱۳۸۷: ج ۳/ ۳۵) این دیدگاه نظر به وجه لغوی لقب حکیم دارد.
۲. اسامی شاعران حکیم در لباب الالیاب عوفی: الحکیم حنظله البادغیسی (۲/۲)، ابوبکر محمد بن علی الخسروی السرخسی الحکیم (۱۸/۲)، الحکیم کسائی مروزی (۳۴/۲)، الاجل حکیم شرف الزمان ابولحسن ازرقی هروی رحمه الله (۸۶/۲)، حکیم ابوالحامد محمود بن عمر الجوهری الصایغ الهروی (۱۱۰/۲)، الحکیم محمود ابن علی السّمائی المروزی (۱۴۵/۲)، الحکیم علی ابن احمد السیفی النیشابوری (۱۵۹/۲)، حکیم غزالی مروزی (۱۶۳/۲)، الحکیم الجلیل ذو الجدّ و الهزل روحی ولوالجی (۱۶۵/۲)، الحکیم شرف الشعراء الکوشکی القاینی (۱۷۴/۲)، الحکیم تاج الشعراء محمد بن علی سوزنی (۱۹۱/۲)، الحکیم جلال... (۱۹۸/۲)، الحکیم شرف الزمان قطران العضدی التبریزی (۲۱۴/۲)، حسان العجم حکیم خاقانی الحقایقی (۲۲۱/۲)، حکیم الکامل زین الشعراء سعید الطائی (۲۳۸/۲)، الحکیم الکامل فخرالدین اسعد الجرجانی (۲۴۰/۲)، استاد الحکماء ختم الشعراء مجدالدین آدم السنایی الغزنوی (۲۵۲/۲)، الحکیم شهاب الدین شاه علی ابی رجاء الغزنوی (۲/۲) (۲۶۷)، الاجل الافضل تاج الحکماء عطارد الثانی ابوبکر بن محمد بن علی الرّوحانی (۲۸۲/۲)، الاجل صدرالحکماء ظهیرالدین فاریابی نور الله مرقدہ (۳۹۸/۲)، الحکیم الکامل شرف الافضل محمد بن عمر الفرقدی (۳۱۲/۲)، الاجل المحترم مجد الدین افتخار الحکماء ابوالسحری الصندلی (۳۳۴/۲)، الاجل شرف الحکماء شمسی دهستانی (۳۵۵/۲)، الحکیم ابوبکر بن محمد البلخی الواعظی (۳۵۶/۲)، الاجل سعد الدین شرف الحکماء کافی البخاری (۳۷۸/۲)، الحکیم شمسی الاعرج البخاری (۳۸۵/۲)، الحکیم مجدالدین فهیمی البخاری (۳۸۶/۲)، الحکیم جنتی بیا (۳۹۴/۲)، الحکیم الکامل نظامی الکنجه (۳۹۶/۲)، الحکیم شهاب الدین محمد بن علی الصایغ (۴۱۴/۲)، الحکیم ضیاء الدین محمود الکابلی (۴۱۶/۲)

۳. اسامی شاعران حکیم در تذکره دولتشاه: ناصر خسرو (۶۱)، مفخرالحکماء استاد ازرقی (۷۳)، حکیم اوحدالدین انوری (۸۳)، حکیم عارف ابوالمجد محدود بن آدم سنایی (۹۵)، حکیم سوزنی سمرقندی (۱۰۰)، حکیم روحانی سمرقندی (۱۰۹)، حکیم عمر خیام (۱۳۸)، حکیم نزاری قهستانی (۲۳۱)

۴. علم کلام به عنوان نوعی صنعت «ملکه‌ای است که انسان به مدد آن می‌تواند از راه گفتار، به یاری آراء و افعال محدود و معینی که واضع شریعت آن را صریحاً بیان کرده است بپردازد و هر چه را مخالف آن است باطل کند.» (سجادی، ۱۳۷۵: ۴۳۴) علم کلام در مسیر تکاملی خود سه مرحله را پشت سر گذاشته است: ۱. کلام، پیش از خواجه نصیر الدین طوسی، به جهت روش، علمی جدلی بوده و در مقابل فلسفه قرار داشته است؛ ۲. کلام، در عصر خواجه نصیر الدین و مقداری بعد از آن، سبک برهانی به خود گرفته و بیشتر، رنگ فلسفی پیدا می‌کند و کلام سنتی رو به افول می‌گراید؛ ۳. کلام، در دوره‌های بعد از خواجه نصیر، یعنی: در عصر میر داماد و ملاصدرا، تماماً برهانی شده و جزو مسائل فلسفه قرار گرفته و استقلال خود را از دست می‌دهد. چرا که بین کلام و فلسفه در مسیر شدن و تکامل، ارتباطی دو سویه وجود دارد. در حقیقت در این دوران و پس از آن بود که کلام فلسفی پدیدار گشت و مطهری نیز متعلق به این دوران است. (معلمی، ۱۳۸۵: ۳۴۹)

۵. اسامی شاعران حکیم در مجالس النفاثس: حکیم انوری (۳۲۴)، حکیم اثیرالدین ابهری (۳۲۴)، حکیم ارزقی افضل الدین هروی (۳۲۵)، حکیم نظامی (۳۳۳)، حکیم سنایی (۳۳۹)

۶. اسامی شاعران حکیم در مجمع الفصحا: ابوالعباس مروزی (۲۴۴ / ۱)، ابوالمثل بخارایی (۲۴۶ / ۱)، ابوعبدالله فرالاوی (۱ / ۲۷۴)، ابوعلی سینا بلخی (۲۵۹ / ۱)، ابوالمعالی نحاس اصفهانی (۲۹۲ / ۱)، ابوجعفر واشی لاهوری (۳۰۰ / ۱)، ابوالمؤید بلخی (۳۰۴ / ۱)، ابالیث طبرستانی جرجانی (۳۰۵ / ۱)، ابونصر فارابی (۳۰۹ / ۱)، ابوالبرکات بیهقی (۳۱۸ / ۱)، اشهری نیشابوری (۱ / ۳۳۰)، ازرقی هروی (۴۸۱ / ۱)، بدیعی سیستانی (۵۹۵ / ۱)، تاج الدین سرخسی (۶۲۵ / ۱)، تاج الدین فارسی (۶۲۷ / ۱)، حقوری هروی (۷۲۲ / ۱)، انوری (۷۲۳ / ۱)، حمیدی بلخی (۷۲۳ / ۱)، حنظله بادغیسی (۷۲۷ / ۱)، خیام نیشابوری (۷۳۱ / ۱)، خاقانی شیروانی (۷۳۲ / ۱)، دیباجی سمرقندی (۸۰۴ / ۱)، دیولی (۸۰۵ / ۱)، رافی نیشابوری (۸۱۰ / ۱)، رشید وطواط بلخی (۸۲۲ / ۱)، رشید اسفراری (۸۵۳ / ۱)، رفیع الدین ابهری قزوینی (۸۶۷ / ۱)، رفیع الدین نیشابوری (۸۶۹ / ۱)، روحانی سمرقندی (۸۸۶ / ۱)، سراج بلخی (۹۱۳ / ۱)، سمایی مروی (۹۱۸ / ۱)، سنایی غزنوی (۹۳۹ / ۱)، شهاب الدین مدارانی (۱ / ۱۱۰۵)، شمالی دهستانی خراسانی (۱۱۲۴ / ۱)، شهابی سمرقندی (۱۱۲۷ / ۱)، صندلی غزنوی (۱۱۴۳ / ۱)، طاهر عریان همدانی (۱۱۹۷ / ۱)، طرطری هندی (۱۲۰۰ / ۱)، طیان بمی کرمانی (۱۲۰۲ / ۱)، عبدالرافع هروی (۱۲۳۴ / ۱)، عبهری غزنوی (۱۲۳۷ / ۱)، عسجدی مروزی القزوینی (۱۲۵۰ / ۱)، عطاردی خراسانی (۱۲۵۶ / ۱)، عیاضی سرخسی (۱۳۰۰ / ۱)، عنصری بلخی (۱۳۰۳ / ۱)، فتحی ترمذی (۱۳۷۹ / ۱)، فخرالدین دهرجی (۱۳۸۶ / ۱)، فخرالدین قلاسنی (۱۳۹۴ / ۱)، فرقدی خراسانی (۱۴۰۸ / ۱)، فیروز مشرفی (۱۴۱۵ / ۱)، فردوسی طوسی (۱۴۲۱ / ۱)، فرخی سیستانی (۱۵۶۷ / ۱)، قادری هندوستانی (۱۶۶۲ / ۱)، قطران تبریزی (۱۶۶۵ / ۱)، کافی بخارایی (۱۷۱۳ / ۱)، کسایی مروزی (۱۷۱۹ / ۱)، کوهساری طبری (۱۷۳۵ / ۱)، کوشکی قاینی (۱۷۳۷ / ۱)، لیبی خراسانی (۱۷۵۲ / ۱)، لامعی جرجانی (۱۷۵۳ / ۱)، محسن فراهی (۱۸۱۲ / ۱)، محمد قاینی (۱۹۰۴ / ۱)، منوچهری دامغانی (۱۹۰۷ / ۱)، مختاری غزنوی (۲۰۸۹ / ۱)، نزاری قهستانی (۲۱۱۷ / ۱)، نصیرالدین طوسی (۲۱۹۶ / ۱)، نظامی گنجوی (۲۲۰۶ / ۱)، واعظ بلخی (۲۲۵۷ / ۱)، شفایی اصفهانی (۶۸ / ۲)، فیض کاشانی (۸۱ / ۲)، محمد صوفی مازندرانی (۱۲۱ / ۲).

۷. اسامی حکیمان ذکر شده در تذکره نصرآبادی: حکیم رکنای کاشانی (ص ۲۱۴)، حکیم عبدالله (۳۶۴)، حکیم ابوالفتح دوانی (۳۷۶)، حکیم کاظم تونی (۴۰۲)، حکیم لایق بلخی (۴۴۱)، حکیم شفایی (۲۱۲)، حکیم باقر شفایی (۴۲۲).

۸. اسامی حکیمان ذکر شده در تذکره حزین: حکیم محمدرضا عرب بروجردی (۷۸)، حکیم شاه معصوم لاری (۸۸)، حکیم محمد نقی شیرازی (۸۶).

۹. اسامی حکیمان ذکر شده در تذکره عرفات العاشقین (ج ۱- ۷): نجم الدین اسعد الغزنوی اسعدی (۱/ ۲۸۶) افتخار (۱/ ۳۳۰)، اسدی طوسی (۱/ ۲۸۸)، شاهفور اشهری النیشابوری (۱/ ۳۰۶)، ابوالفتح بن مولانا عبدالرزاق گیلانی (۱/ ۵۶۱)، ابوطالب تبریزی (۱/ ۵۷۲)، استاد الحکما نظام الدین ابوالعلا (۱/ ۱۰۵)، اشرف گلستانی (۱/ ۳۰۴)، اوحالدین انوری الخاوری (۱/ ۳۵۱)، ازرقی (۱/ ۲۳۹)، مختاری (۱/ ۹۶)، ابوبکر بن حمید البلخی (۱/ ۱۵۲)، ابوالمحاسن ابوبکر ازرقی هروی (۱/ ۲۶۵)، رودکی (۱/ ۴۲)، ابوالمثل بخاری (۱/ ۱۱۳)، بدیع الزمان التروکوی السجزی (۶۹۸)، جنتی بیا (۲/ ۷۵۱)، تقی الدین قمی (۲/ ۸۵۹)، تقی کاشی (۲/ ۸۷۳)، جریادقانی (۲/ ۹۳۷)، جمال الدین ابهری از فضلالی حکیم و حکمای علیم (۲/ ۹۷۱)، جمالی (۲/ ۹۷۲)، ابی جوهر (۲/ ۹۸۷)، حنظله بادغیسی (۲/ ۱۱۲۸)، ملانا حکیمی (۲/ ۱۱۷۱)، حکیمی خراسانی (۲/ ۱۱۷۱)، ابوطاهر الطیب بن محمد الخسروانی (۲/ ۱۲۷۶)، خیالی مروی (۲/ ۱۲۸۳)، عمر خیام (۲/ ۱۲۸۳)، اردستانی (۲/ ۱۲۴۶)، سنایی (۳/ ۱۷۵۲)، رشدی قمی (۳/ ۱۵۹۹)، رکن الدین مسعود مسیح (۳/ ۱۵۹۹)، رودکی (۳/ ۱۵۲۹)، روحی ولوالجی (۳/ ۱۵۵۸)، ریحانی (۳/ ۱۵۵۸)، رکن الدین حکیم (۳/ ۱۵۲۸)، سدیدالدین بیهقی (۳/ ۱۶۹۷)، سنجر (۳/ ۱۷۶۸)، سوزنی سمرقندی (۳/ ۱۷۶۸)، زنجانی (حکیم ریحانی) (۳/ ۱۶۳۷)، حکیم الزمانی حکیم دیولی (۳/ ۱۳۹۸)، حکیم دوابی (۳/ ۱۴۳۲)، استاد الحکیم رافعی (۳/ ۱۴۵۱)، حکیم علی بن احمد (۳/ ۱۷۸۸)، سفای حکیم (۳/ ۱۹۳۶)، حکیم شاه رضایی بن میرجلال الدین جعفر اصبهانی (۳/ ۱۶۱۰)، سعید الطایبی (۳/ ۱۷۴۲)، سعدالدین حکیم (۳/ ۱۷۲۰)، ابوبکر بن محمد علی الروحانی (۳/ ۱۵۵۴)، شرف الدین حسن شفایی اصفهانی (۴/ ۲۲۳۷)، صنعی گیلانی (۴/ ۳۳۷۸)، طرطری (۴/ ۲۴۲۳)، شهاب الدین محمد بن علی الصایغ (۴/ ۲۰۵۸)، شمس الدین مبارکشاه بن اللاغر الغوری (۴/ ۲۰۱۷)، شمالی دهستانی (۴/ ۲۰۴۱)، شمسی اعرج (۴/ ۲۰۰۵)، مولانا طرزی ششتری (۴/ ۲۴۸۴)، صندلی (۴/ ۲۲۹۸)، طیان البمی (۴/ ۲۴۲۸)، طغرابی (۴/ ۲۴۴۳)، فیروز المشرقی (۵/ ۳۱۹۰)، علی بن محمد الفتاحی الغزنوی (۵/ ۳۰۵۷)، عهدی ورامینی (۵/ ۲۹۶۷)، عزیزالله مشهدی (۵/ ۲۹۴۰)، فرخاری (۵/ ۳۱۷۱)، عبادالله کاشانی (۵/ ۲۱۹۱)، اثیرالدین فتوحی (۵/ ۳۰۵۸)، غزالی مروزی (۵/ ۲۹۷۷)، عبدالرحیم سرخسی (۵/ ۳۱۲۶)، فخرالدین اسعد الجرجانی (۵/ ۳۰۷۹)، فرخاری (۵/ ۳۱۷۱)، فرزدق یمنی (۵/ ۳۱۶۶)، فغفور (۵/ ۳۳۰۲)، عمادالدین الغزنوی السلطانی (۵/ ۲۶۸۱)، مجدالدین فهیمی البخاری (۵/ ۳۱۸۹)، مولانا عاقلی حکیم (۵/ ۲۸۳۴)، ابونظر عبدالعزیز بن منصور المسجدی مروزی (۵/ ۲۶۱۵)، شهاب الدین عمق بخاری (۵/ ۲۶۶۹)، عین الملک شیرازی (۵/ ۲۹۷۵)، ضیاء الدین عبدالرافع بن ابوالفتح الهروی (۵/ ۲۵۷۰)، عبدالمجید عبهری (۵/ ۲۵۷۸)، حکیم عارف (۵/ ۲۸۳۶)، ابوالقاسم منصور الفردوسی الطوسی (۵/ ۳۱۲۴)، مجد الدین ابواسحاق الکسائی (۶/ ۳۴۹۴)، کوهیار الطبری (۶/ ۳۵۳۴)، کوشکی قاینی (۶/ ۳۵۳۴)، رکن الدین مسعود مسیح کاشانی (۶/ ۴۰۷۶)، مختاری الغزنوی (۶/ ۳۷۷۱)، لؤلؤی (۶/ ۳۶۴۱)، حکیم محمد حسین (۶/ ۴۰۴۴)، ابی نصر محمد بن اسحاق القاینی (۶/ ۳۷۳۹)، افضل الحکماء و الطیبین، میرزا محمد حکیم شیرازی (۶/ ۳۹۸۶)، محمدرضای مشهدی (۶/ ۴۰۱۹)، قطران بن منصور الاجلی العسدی التبریزی (۶/ ۳۳۵۷)، قطران ارموی (۶/ ۳۳۷۱)، قطان بلخی (۶/ ۳۳۷۹)، مغیث الدین فاریابی (۶/ ۳۸۴۲)، نسیمی (۷/ ۴۲۵۸)، نسوی (۷/ ۴۲۵۸)، نزاری قهستانی (۷/ ۴۳۳۹)، نورالدین صندوقی (۷/ ۴۳۰۸).

منابع

- قرآن کریم.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۰۸). فتح الباری بشرح صحیح البخاری، لبنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن سینا، حسین بن عبد الله (بی تا). أقسام العلوم العقلیه (الرسائل فی الحکمه و الطبیعیات)، ترجمه حنین بن اسحاق، مصر، قاهره: دار العرب.
- ابو حیان توحیدی، علی بن محمد، (۱۴۲۴). الإمتاع و الموائسه، ج ۳، لبنان، بیروت: المکتبه العصریه.
- اخوان الصفا، (۱۴۱۲). الرساله الحادیه عشره من العلوم الناموسیه و الشرعیه فی ماهیه السحر و العزائم و العین (و هی الرساله الثانيه و الخمسون من رسائل إخوان الصفاء)، ج ۴، لبنان، بیروت: الدار الإسلامیه،
- اوحدی بلیانی، تقی الدین محمد، (۱۳۸۹) عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تصحیح ذبیح الله صاحب کاری و آمنه فخر احمد، ۷ج، تهران: میراث مکتوب.
- بدوی، عبدالرحمن. (۱۹۸۰) مقدمه کتاب فی النفس (أرسطو) فی النفس و یلیه الآراء الطبیعیه و الحاس و المحسوس و النبات، لبنان. بیروت: دار القلم،
- ترمذی، محمد بن عیسی. (۱۳۷۳). سنن الترمذی. ج ۴، لبنان، بیروت: دارالفکر.
- جناتی، محمدابراهیم. (۱۳۷۰). منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی. تهران: کیهان. چ اول.
- جرجانی، علی بن محمد، (۱۳۷۰). التعریفات. تهران: ناصر خسرو.
- جهامی، جبار، (۲۰۰۶م) الموسوعه الجامعه لمصطلحات الفكر العربی و الإسلامی، ج ۱، لبنان، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- حسینی، مالک (۱۳۸۹). ویتگنشتاین و حکمت. تهران: هرمس.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۳). آرمانشهر زیبایی (گفته‌هایی در شیوه بیان نظامی). تهران: قطره. چ اول.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۷). دیوان خاقانی. ج ۲. تصحیح میرجلال‌الدین کزازی. تهران: مرکز.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۵). مدخل نظامی در دانشنامه زبان و ادبیات فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. ج ۶ تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دارایی، بهین (۱۳۷۱). مقدمه تاریخ الحکماء قفطی از علی بن یوسف قفطی، تهران: دانشگاه تهران
- دولتشاه، دولتشاه بن بختیشاه (۱۳۸۲). تذکره الشعرا. تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر. چ اول.
- رشید الدین فضل الله، (۱۳۷۱). اسئله و اجوبه رشیدی، به کوشش رضا شعبانی، پاکستان، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۹۱). بوطیقای کلاسیک (بررسی تحلیلی-انتقادی نظریه شعر در منابع فلسفی از ترجمه ابوبشر متی بن یونس قنایی تا اثر حازم قرطاجنی). تهران: سخن. چ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۶). پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد: درباره زندگی، آثار و اندیشه نظامی. تهران: سخن.
- سجادی، جعفر، (۱۳۷۵). فرهنگ علوم فلسفی و کلامی. تهران: امیر کبیر.
- شهرزوری، محمد بن محمود، (۲۰۰۷). تاریخ الحکماء قبل ظهور الإسلام و بعده «نزه الأرواح و روضه الأفراح»، بتحقیق عبد الکریم ابو شویرب، فرانسه، پاریس: دار بیبلیون.
- شمس الدین آملی، محمد بن محمود (۱۳۳۶) نفائس الفنون فی عرایس العیون. تصحیح ابوالحسن شعرانی. ج ۱. تهران: اسلامیه.

- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۶) تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، قم: بیدار، قم.
- (۱۳۶۶) شرح أصول الکافی، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- (۱۳۷۱). عرفان و عارف نمایان (کسر اصنام الجاهلیه)، ترجمه محسن بیدارفر، تهران: الزهرا (س).
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۷). تعلیقات بر بحارالانوار (مجموعه رسایل طباطبایی). ج ۳. قم: بوستان کتاب.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. ج ۴، بیروت: دارالکتب العلمیه
- عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل بن ابی الحسین، (۱۳۵۸) نقض معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض، تصحیح جلال الدین الحسینی معروف بمحدث. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- عسکری، حسن بن عبدالله، (۱۴۱۸). الفروق فی اللغة. لبنان، بیروت: دار الآفاق الجدیدة.
- عوفی، محمد (۱۳۲۴). لباب الالباب. تصحیح ادوارد برون. لیدن: مطبعه بریل.
- غزالی، محمد بن محمد. (بی تا). إحياء علوم الدین. تصحیح عبدالرحیم حافظ عراقی. بیروت: دارالکتب العربی.
- فارابی، محمد بن محمد، (۱۹۹۵). آراء أهل المدینة الفاضله، لبنان، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- (۱۳۸۴). التنبيه على سبيل السعادة (سعادت از نگاه فارابی)، ترجمه حسن ملکشاهی، قم: دارالهدی.
- (۱۹۹۶ م) کتاب السیاسة المدنیة، لبنان، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- فرخی، علی بن جولوغ (۱۳۳۵). دیوان حکیم فرخی سیستانی، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: اقبال.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۷). سخن و سخنوران. تهران: زوآر.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۵۲). قاموس قرآن. تهران. دارالکتب الاسلامیة.
- قریب، محسن (۱۳۸۷). «نگاهی به نقش منفی حکیم در سنت ادبی»، فصلنامه نامه انجمن. ش ۳۰، صص ۹۵-۱۰۸.
- قفطی، علی بن یوسف (۱۳۷۱) تاریخ الحکماء قفطی، تصحیح بهین دارابی، تهران: دانشگاه تهران
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹). مروج الذهب و معادن الجواهر. تصحیح یوسف اسعد داغر. ج ۱، قم: دار الهجره.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵). دایرة المعارف فارسی. ج ۱، تهران: فرانکلین.
- ملک شاهی، حسن، (۱۳۹۲). ترجمه اشارات و تنبیهاات، ج ۱، تهران: انتشارات سروش.
- معلمی، حسن، تاریخ فلسفه اسلامی، (۱۳۸۵). قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
- ناصرخسرو، (۱۳۶۳). جامع الحکمتین. تصحیح هانری کربن و محمد معین. تهران: طهوری.
- (۱۳۸۴). دیوان اشعار ناصرخسرو. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمد طاهر، (۱۳۱۷). تذکره نصرآبادی، تهران: ارمغان.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، (۱۳۵۶). اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- (۱۳۲۶) اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- نوایی، امیر علیشیر (۱۳۶۳) تذکره مجالس النفاثس، بسعی علی اصغر حکمت، تهران: منوچهری، چ اول.
- نیکخواه، مظاهر (۱۳۸۵). «بررسی نظر سیارات در شعر نظامی گنجوی (قران، مقابله، تربیع، تثلیث و تسدیس). نشریه ادبیات

عرفانی و اسطوره‌شناختی. ش ۵، صص ۱۲۱-۱۴۰.

- هاشم‌پور سبحانی، توفیق (۱۳۸۸). تاریخ ادبیات ایران. تهران: زوآر.

- هدایت، رضاقلیخان (۱۳۸۱) مجمع الفصحاح، به کوشش مظاهر مصفا، ج اول (سه بخش)، تهران: امیرکبیر.

- Levin, Susan. (2000). The Ancient Quarrel Between Philosophy and Poetry Revisited (Plato and the Greek Literary Tradition). U.S.A. Oxford University Press.

- Rutherford, Richard. (2005). Classical Literature: A Concise History. U.S.A: Wiley-Blackwell.

